

# جهانی شدن: استحاله یا تأثیر متقابل؟

خلاصه مقاله

حتی فرهیختگان و دانش پژوهان کشورهای جهان سوم از نظم نوین جهانی برداشت‌ها و ذهنیت‌هایی دارند که یک سره یا در جهت افراط است و یا در مسیر تعریف جهانی شدن را می‌توان از نظر گام‌های متفاوت تحلیل و تعریف کرد. یک تحلیل آن است که گسترش دامنه ارتباطات می‌تواند زمینه تأثیرگذاری متقابل فرهنگ‌ها را بسیار سهل‌تر از گذشته کند، و از این رهگذار امکان آن هست که شرق بر غرب، و جهان سوم بر جوامع پیشرفته صنعتی نیز اثر بگذارد. در این تحول ناگزیر، اصل تعیین کننده آن است که اندیشمندان و فرهیختگان کشورهای جهان سوم و شرقی زمینان جهانی شدن را از کدامین زاویه بنگرند و بر چه اساسی اندیشه‌های خود را سامان دهند.

نوشته محسن قانع بصیری

اینکه می‌گویند جهان بسوی همگرایی و یگانگی می‌رود هم سهل است و هم منتع، در ظاهر بسیار روشن و در باطن بسیار پیچیده، بظاهر روشن از آن روی که عوامل و مظاهر زیادی نظیر تحوّل در مبادلات و ارتباطات، زمینه‌های تولیدی، محیط زیست، جمعیت و غیره در پدیده جهانی شدن ذیمدخل‌اند و در باطن بسیار پیچیده، چراکه قلمرو گسترش و توسعه علمی - فرهنگی لزوماً به پیچیدگی نظام‌های موجود در جهان می‌انجامد و این خود نکته‌ایست بسیار مهم.

شاید جهانی شدن، باید در ابتدا تعریف شود، چراکه می‌توان در آن ابعادی مختلف را مورد جستجو قرار داد، فی‌المثل، جهانی فکر کردن یا جهانی برنامه‌ریزی کردن و یا جهانی عمل کردن، هر یک می‌توانند افق‌های مختلفی از این پدیده را بما نشان دهند. می‌توان جهانی شدن را در روندی بنام تقلید دنبال کرد و یا در نوعی استحاله شخصیتی که در آن در

مقابل مفهوم ملت چیزی جز نوعی انتحلال بوسیله آنچه که تقلید است دیده نمی‌شود. جهانی شدن از نگاهی دیگر می‌تواند از طریق نوعی عقل فعال که در آن می‌توان افق‌هایی از ارتباطات مستقل را جستجو کرد، انجام شود، و سرانجام جهانی شدن از معبر هنر (یا تحقیق فعال) می‌تواند از هم اکنون نیز انجام شده عنوان شود، برای مثال شعر حافظ و یا موسیقی بهوون و از این قبیل خود رویدادهایی جهانی‌اند و از محدوده مرزهای پای بیرون می‌گذارند و نوعی شمولیت را از خود بروز می‌دهند.

پس جهانی شدن می‌تواند از دیدگاه‌های مختلفی مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرد، بی‌شک آنان که جهانی شدن را از طریق نوعی روند تقلید و تکراری کورکورانه تعریف می‌کنند، ضمن آنکه از نقطه نظر اعتقادی بر این باوراند که جامعه‌اشان توان خلاقیت ندارد (یا که اصولاً به چنین افق‌هایی توجه ندارند)، با عنوان کردن این موضوع بلافاصله به جهانی شدن حمله

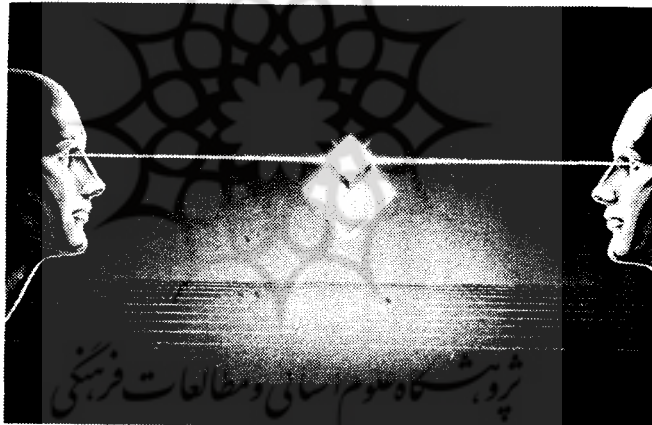
شده را خود می‌داند. او که طبعاً اسیر نوعی تکرار است، بناچار و عاقبت در دام نوعی توهم گرفتار می‌شود که نتیجه آن جذب مخفیانه بدترین بخش‌های این فرهنگ جهانی و نفی آشکار آن می‌باشد. طبیعی است که دام اخیر بسیار خطرناک است، چراکه جذب مخفیانه افق تحلیل و ارتباطات را از این پدیده‌ها جدا کرده و فرد مذکور بناچار با نوعی فرآیند از خود بیگانگی مغرط چنین مظاهری را می‌پذیرد، بدون آنکه بداند چنین پدیده‌هایی به چه درد می‌خورند و یا به چه کار می‌آیند. بصورتی کاملاً طبیعی چنین موجودی نمی‌داند که در دام نوعی سیاسی‌گری گرفتار است بنابراین شرط اول جهانی عبارت بهتر آنست که وی بتدریج قدرت انتخاب خود را از دست می‌دهد و بهمین دلیل همیشه وحشت زده است.

آثار بسیاری از این نوع از تحلیل‌ها را می‌توان در برخی از مجلات و روزنامه‌ها مشاهده کرد که در تمامی آن‌ها پیش از آنکه به افق‌های قدرت فرهنگ خودی در مقابل مظاهر جهانی فرهنگی که دیده می‌شود بپردازند، از طریق نفی این مظاهر بواجتی تمامی امکانات تحلیلی را که می‌توان بر اساس آن به نقش افق‌های قدرت فرهنگی جامعه ما در صحنه جهانی پرداخت را از صحنه این وسائل دفع می‌کنند. به عبارت دیگر آن‌ها بدون آنکه خود بدانند از بطن نوعی صنعت که آن را به فرهنگ خودی پیوند می‌دهند؛ بظاهر به این چیزی که آن‌ها نام آن را فرهنگ جهانی می‌نامند می‌تازند. آنان نمی‌دانند، حافظ هم جهانی است، سهروردی هم، ابن عربی هم. پس آنان در پیچه‌های نقش فرهنگ ما را بسوی چنین منظره‌هایی مسدود می‌کنند و خود را از مدار

ارتباط و تحلیل به مدار بی‌ارتباطی و آتارشی‌های مخفیانه جذب می‌اندازند.

ما از بحث خود دور شدیم. باز هم به تعریف جهانی شدن بپردازیم، آیا جهانی شدن نوعی یگانگی در رفتار است؟ فی‌المثل باید مثل فرنگی لباس پوشید؟ تنها موسیقی او را گوش داد؟ تنها به تلویزیون او نگاه کرد؟ آیا نمی‌دانیم کسی که به چنین سئوالاتی پاسخ می‌دهد خود موجودیست اسیر این توهم که جهانی شدن نوعی روند تقلید کورکورانه است؟ چراکه خود اسیر آن است. او بدون آنکه خود بداند اگر یک فرنگی چیزی درباره ایران بگوید آن را در صفحه اول مجله یا روزنامه‌اش با حروف درشت چاپ می‌کند، اگر یک فرنگی چشم آبی نقدی بگوید که برای مذاق او خوش باشد، آن را بهمین ترتیب با عکس و تفصیلات بچاپ می‌رساند، یک جایزه فرنگی که یک ایرانی بگیرد بسیار مهم‌تر از یک موضوع تحلیلی در باب فی‌المثل نقاط قوت فرهنگ ما برای نقش‌گذاری در فرنگی است که

می‌کنند و آن را نوعی رویداد مخرب برای مسخ فرهنگی و ملی کشورهای ضعیف تبلیغ می‌کنند، چنین فضای فکری بیشک آغشته به نوعی نومیدی و استخلاف از جدی گرفتن توسعه اجتماعی از طریق گسترش دامنه اثرات آن است. به عبارت دیگر چنین دیدی اولاً فاقد قدرت تحلیل و نقد قضایا برای ابراز یک نظریه برای پدیده‌هایی است که بی‌شک روزی باید با



چنین روش‌هایی به آن‌ها نگرست، دوم آنکه وی دارای نوعی عقل ثابت و اسیر قیاس از طریق آن عقل است، به عبارت دیگر وی می‌خواهد با عقلی منطقه‌ای پدیده‌ای جهانی را تفسیر کند، و سوم نکته هم اینست که تاکید زیاد بر عقلی ثابت و محدود، سرانجام فردی این چنین را به گرداب سیاسی‌زدگی می‌کشاند و قدرت طلبی، بطوریکه وی ناآگاهانه خواستار جهانی شدن عقل خود است بدون آنکه تحلیلی از عقول دیگر، تریبیت آن‌ها و بطریق اولی نقد آن‌ها داشته باشد.

فرآیند از خود بیگانگی مغرط

بنابراین جهانی شدن برای موجود اسیر عقلی ثابت و به تبع آن منطق‌هایی محدود نوعی حمله به میراث‌هایی است که پیش از آنکه باید قابلیت‌های تحلیلی از طریق گسترش معرفت و دانش تعریف شوند، بصورت تندیس‌های دگم و خشک درمی‌آیند که گویا تمامی جهان قصد نابود کردنشان را دارند. علاوه بر آن

# غرب زدگی تنها مشکل ما نیست، غرب ستیزی هم مطرح است.

آن را جهانی‌اش می‌نامند.

پس مشکل گروه اول آن است که آنان نمی‌دانند که مشکل در خود آنهاست و هر موضوعی هتکامی که به موجودی فاقد قدرت تحلیل و مصرف کننده ارائه شد پیش از آنکه تحلیل شود، یا نفی می‌شود و یا سرتاسر قبول.

از همین روی است که باید گفت غرب زدگی تنها مشکل ما نیست روی دیگر سکه غرب زدگی، غرب ستیزی است که آن هم از مظاهر همین اذهان غیر تحلیلی است.

افتخار دیگر نگاه به پدیده جهانی شدن از آن کسانی است که خود را یکسره به آن مزمین می‌کنند و براین گمان‌اند که جهانی شدن عبارتست از آنکه آرزویمان، روش و رفتارهایمان، خواسته‌هایمان و خلاصه همه چیزمان شکل آنی شود که از دستگاه‌های ارتباطی آن‌ها بروز می‌کند.

در حقیقت صحنه فعلی جدال‌هایی که امروزه در باب جهانی شدن در مجلات دیده می‌شود صحنه‌ایست که حاصل جدال گروه اول و این گروه است. گروهی کاملاً به نفی آن می‌نشینند و گروهی دیگر به اثبات آن. در حقیقت هر دو گروه یک ضعف بزرگ دارند. آنان فاقد قدرت تحلیل پدیده‌ها و ارزیابی جهات مختلف آن‌ها هستند.

اما گروه سوم که متأسفانه جا پاهای اندکی از رشحات قلمی آن‌ها را در مطبوعات ملاحظه می‌کنیم، آندسته‌ای هستند که بدنبال تحلیل این پدیده و یافتن نظری برای چگونه روبرو شدن با آن هستند. آنان می‌دانند که جهانی شدن یک پدیده چند جهتی است چرا که جهان از یکسو بسوی گسترش ارتباطات و نوعی پگانگی تمایل دارد، و از سوی دیگر با توسعه علم و تکنولوژی، تنوع و تکرر زیادی در آن ایجاد می‌شود. از یک سو نظام قبلی مدرنی که جهان سوم را و حتی برخی

از کشورهای صنعتی را دچار اپیدمی دولت‌های مداخله‌گر کرد می‌رود تا از سونی دیگر نظام‌های مولدی که دارای نهادهای پژوهشی و پویای کار هستند جانشین این دولت‌ها شوند، از سونی قدرت‌های سیاسی دیگر چیزی برای گفتن ندارند، از سونی دیگر از طریق فرآیندهای اقتصادی-پژوهشی-تولیدی، دائماً نیروی تحکم سیاسی در مقابل نیروی اقتناع و تحلیل رنگ می‌بازد.

از سونی قدرت‌های تحکمی از مدار تحلیل خارج می‌شوند، از سونی دیگر قدرت‌های اقتناع‌کننده در مدارات تحلیل پیدایشان می‌شود. نظم که روزگاری متولی آن دولت‌ها بودند، بسوی نظام‌های مولد می‌رود و از درون فرآیند پژوهش و تولید دائماً آن را نو و نوتر می‌کنند.

## نیروی ضد ارزش

اما جهانی شدن تا این حد هم امیدوارکننده نیست. سقوط دولت‌های مداخله‌گر منجر به ظهور نیروهای شده‌اند که سالها مبارزه را از طریق سرکوب شدن



آموخته‌اند، و تنها به چنین روش‌هایی عادت کرده‌اند؟ چرا که سرکوب شدن خود می‌آموزد که چگونه سرکوب کنی. به همین دلیل ژنرال‌هایی که روزی مغرور بودند امروز ندای آزادی سر داده‌اند و رادیکالیسم کور ایجاد شده از آن سرکوب‌های امپریالیستی سرمایه‌های مواد خام و تسلیحاتی، امروزه خود راه را برای بقای آن سرمایه‌ها از طریق ایجاد تشنج‌های کور منطقه‌ای فراهم می‌کند، جهان سوم که نیاز به آرامش و صلح دارد، با آزاد شدن چنین نیروهایی در حالی تجربه نوعی دموکراسی آرمانی را طی می‌کند که خود را آغشته به بحران‌هایی سردرگم کننده کرده است. در حالیکه جهان صنعتی بسوی همکاری و امنیت از نوع اقتناعی و تحلیلی روی می‌آورد، در جهان سوم گروه‌ها در زیر دست نیروهایی که سالها در پیوند میان نوعی رادیکالیسم آرمانی و قدرت سیاسی آموزش دیده‌اند دست و پا می‌زند تا بیاورد چگونه جایگاه ارزش‌هایی که در روزگار سرکوب، ضد ارزش

شدند را بازسازی کند.

شاید مهم‌ترین اشکال کشورهای جهان، سوم و بخصوص آنانکه پول‌های بادآورده حاصل از فروش مواد خام را تبدیل به سویسد و اسلحه کردند آنست که دو نیروی را که در پیوند با هم توسعه را تحقق می‌پذیرند از هم جدا کرده و تبدیل به ضد ارزش کردند، این دو نیرو سرمایه و کار بود. جریان این ضد ارزش شدن مربوط به آن زمانی بود که باید دلارهای حاصل از فروش مواد خام تبدیل به سویسد و اسلحه از طریق غول آسانی بوروکراتیک دولتی می‌شد. چنین شد که به ناگهان هزارتوهای بوروکراتیک شروع به رشد کرده و غول آسانی به همراه تمرکزگرایی با دولت‌هایی که به ناگهان و یک شبه ثروت‌های افسانه‌ای از فروش مواد خام بدست آوردند از مشخصات این کشورها شد، نیروی که روزگاری برای فروش اسلحه و ایجاد تشنج‌های صلح مسلحی وجود آمده بود، بناگهان چون فتری آزاد شد و جنگ‌های منطقه‌ای گروه جهان سوم را خرد کرد، مهم‌تر از همه آن نیروی مهمی که باید متولی توسعه باشد یعنی سرمایه‌داری صنعتی در طوفانی از ضد ارزش‌ها تبدیل به موجودی چمدان بدست شد که با هر طوفانی جزئی فرار را برقرار ترجیح می‌داد و هیچ چاره‌ای هم نداشت.

امروزه کشورهای جهان سوم برای آنکه استقلال خود را در چنین جهانی پیدا کنند، باید پیش از هر چیز به نقش خود در این مجموعه پی‌برند، و این نقش بی‌شک از طریق تولید و پژوهش بدست می‌آید و نه انکار و یا جاذبه‌های کورکورانه. بر این اساس و پیش از هر چیز باز هم باید به موضوع جهانی شدن بپردازیم و برای خوانندگان توضیح دهیم که جهانی شدن چیست؟ و چرا وجود آمده‌است و چه آینده‌ای دارد. ما در ادامه این نوشتار به این مهم خواهیم پرداخت و امید آن داریم تا خواننده نیز، آن

را به نقد کشد و نظر خود را اعلام دارد. سلسله این مباحث بی‌شک از زوایای مختلفی قابل بحث و نظر است و ما برای آنکه تنها به یک نکته آن در خاتمه این مقاله اشاره کنیم، به پیامی که امام خمینی به گورباچف و یا شاید بهتر بگوییم به جهان دادند می‌پردازیم، ایشان در آن پیام از گورباچف (بگوئید از جهان) خواستند که سهروردی و ابن عربی و از این قبیل بخواهند، شاید علت آن بوده که ایشان نیروی اصلی ما را برای آنکه نقشی در جهان آینده داشته باشیم، در این فرزندان جستجو می‌کردند، به عبارت دیگر ایشان بخوبی می‌دانستند که برای آنکه به حلقه این جهان بصورتی مستقل وارد شویم، باید به آندسته از نیروهایی در قلمرو فرهنگ خود بپردازیم که پیامی جهانی دارند و می‌توانند گره گشای آنچه باشند که جهان مشتاق آنست، یعنی معنویت و معرفت.

